

ساخته‌هایی که نسلهای گوناگون و جامعه‌های مختلف بر روی هم انباشتند و ساختند و بشریت را - نوع بشری را، نه ملتی خاص و جامعه‌ای خاص را - از صورت بدوی و زندگی حیوانی به عصر جدید رسانند که اوج فاصله‌گرفتن انسان است از مرحله حیوانی.» (دکتر شریعتی، م.آ. ۲۳، ص ۱۴۱).

بنابراین تعریف، فرهنگ و تمدن، کشف و اختراع یک فرد معین در زمانی خاص و مکانی مشخص نیست که بتوان آن را به وی نسبت داد، و هیچ فرهنگی نمی‌تواند در گوشه‌ای از جهان راکد بماند، اگر ماند یا چنین نگاهش داشتند، می‌میرد. هرچه تمدن و فرهنگ ارتباط بیشتری با فرهنگهای دیگر برقرار کند، و هر چه این ارتباط فعالتر و سنجیده‌تر باشد، آن فرهنگ بارورتر، زاینده‌تر، پویاتر و زنده‌تر است. فرهنگی که چنین خصوصیتی را به دست آورد، جهانی و انسانی می‌شود.

این فرهنگ و تمدن، در میان هر ملتی، و در میان هر امتی، و در مرزهای هر کشوری، نامی بومی و منطقه‌ای و دینی یا مذهبی و مکتبی می‌گیرد. البته با ویژگیهای آن مردم یا مکتب یا دین و سرزمین؛ و نیز البته با افزوده‌شدن شایستگیهای آن مردم بر فرهنگ عام، و تشکل

سید محمد مهدی جعفری

درک زمان در شرایط مختلف اجتماعی

درک شرایط گوناگون اجتماعی و اتخاذ موضعی متناسب با آنها مستلزم شناخت قوانین مجتمعهاست، و شناخت قوانین و سنتها، با پروایشگی میسر می‌گردد، و بدین وسیله است که بهترین سرانجامهای اجتماعی بهره‌ملتها می‌شود.

هر تحوّل و انقلابی نیاز به فرهنگی دارد که مردم متحوّل شده و انقلاب کرده با آن فرهنگ از واقعیتها و حقایق آگاه شوند، و اگر خود را بی‌نیاز از چنین آگاهی بدانند، بدون تردید با انحراف و شکست مواجه خواهند شد. اگر مردمی انقلاب خود را بی‌نظیر و بی‌نیاز و بی‌پیوند با دیگر انقلابها در طول تاریخ و عرض جغرافیا بدانند، دیواری آهنین بر گرد خود کشیده‌اند، و از تنفس هوای آزاد، و جریان آبی پیوسته جاری خود را محروم کرده‌اند. دیواری از غرور و خودپسندی که بزودی درهم فرو می‌ریزد، و پس از فروریختن این دیوار، فرهنگهایی تصفیه‌نشده، غیر‌گزینشی و بی‌رویه و نسنجیده، وارد محیط می‌گردد، و نه تنها مردم را خودباخته و شیفته خود می‌گرداند، بلکه نسبت به فرهنگ ریشه‌دار خودشان نیز بدبین می‌کند، و به تحقیر و طرد آن وامی‌دارد. لذا باید از همان آغاز پیروزی انقلاب به چند اقدام مهم دست یازید:

۱. فرهنگ خودی را بشناسند و بشناسانند؛
 ۲. شرایط موجود جهانی را - از جهات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی - درک کنند؛
 ۳. فرهنگ خود را با تجارب گذشته خود و دیگران بارور گردانند؛
 ۴. با ایجاد پیوندی سنجیده و گزینشی میان فرهنگ خودی با فرهنگهای بیگانه، فرهنگ خودی را زایا، پویا و بالان کنند.
- از میان وظایف فوق، در این نوشتار به دو وظیفه نخست پرداخته می‌شود:

شناختن و شناساندن فرهنگ خودی

تمدن و فرهنگ جهانی عبارت است از «مجموعه اندوخته‌ها و



خاص خود.

کوتاه سخن آنکه اگر ما بخواهیم فرهنگ و تمدن مشخصی داشته باشیم که با در نظر گرفتن شرایط زمان و هدف مشخص و مقصد معین، آن را به دیگران عرضه کنیم؛ فرهنگ و تمدنی است که چند هزار سال در این مرز و بوم زندگی می‌کرده، مردم را ساخته و مردمانی آن را پرورده‌اند و گسترش و ژرفا داده‌اند، و همین که آفتی بنیادکن و

ریشه‌برانداز آمده آن را نابود سازد، با گرفتن نیرو و توان و مواد حیاتی از همان آفت، سرزنده و جوان و نیرومند و گسترده‌تر و ژرفتر و با زمان هماهنگتر، به راه خود ادامه داده است. می‌توان این فرهنگ و تمدن را از هزاره نخست پیش از میلاد تا قرن هفتم میلادی؛ تمدن و فرهنگ ایرانی نامید، و از قرن هفتم میلادی به بعد؛ تمدن و فرهنگ ایرانی - اسلامی. ترکیبی جدید و خاص و لازم و ملزوم یکدیگر. و آفات این فرهنگ و تمدن؛ آریاییهای مهاجر، یونانیان، اعراب، ترکها، تاتارها، صلیبها و سرانجام اروپاییان بوده‌اند. هریک از این اقوام مهاجم خواسته‌اند فرهنگ بومی را ریشه‌کن کنند، لیکن، به نسبت مایه‌داری یا کم‌مایگی خودشان، چیزهایی گرفته‌اند و چیزی یا چیزهایی داده‌اند و رفته‌اند، به طوری که امروز در این سرزمین فرهنگ و تمدنی انسانی و جهانی جایگزین شده است که عناصر وام‌گرفته اقوام نامبرده در بالا، در آن مشخص نیست، و ویژگیهای اصلی بومی آن نیز قابل تشخیص نمی‌باشد. تنها می‌توان نام «ایرانی - اسلامی» بر روی آن گذاشت، بدون اینکه بتوان در آزمایشگاه جامعه‌شناسی این دو جزء را از یکدیگر جدا ساخت. دکتر شریعتی در این باره می‌گوید:

«بنابراین، فرهنگ ایرانی و اسلامی - مثلاً - نه تنها متناسب با زمان ماست، نه تنها متجانس با نژاد ماست و با خصوصیات قومی ما، بلکه اصولاً ریشه در اعماق تاریخ ما دارد.» (همانجا، ص ۱۵۲)

لیکن گروهی در این سر افراطند و می‌خواهند فرهنگ و تمدن ایرانی را به همان صورت که در سال ۶۳۲ میلاد مسیح در این سرزمین جریان داشته است، از میان شاخه‌ها و برگها و میوه‌های تازه بیرون بکشند و در جزوی کاملاً متفاوت و گاه متضاد، و در محیط و شرایطی که ۱۴۰۰ سال فرق کرده است، دوباره به جریان اندازند؛ همچون باستان‌شناسی که بخواهد در همان کوزه سفالی و کاسه مسی که از ژرفای خاک بیرون آورده غذا بخورد.



درک شرایط

دکتر شریعتی در باره جامعه‌شناسی و تاریخ و فلسفه تاریخ می‌گوید:

«اساس جامعه‌شناسی در تاریخ و فلسفه تاریخ مبتنی بر چند اصل است: ۱. شخصیت رهبر ۲. ناس یعنی توده مردم ۳. سنت یعنی قانون اجتماعی و قانون تاریخ ۴. تصادف یعنی شرایط اجتماعی که پیش

از آن سر تفریط، ریشه این تمدن و فرهنگ را نفی می‌کنند و نادیده می‌گیرند، این گروه ناآگاه از ویژگی ذاتی فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی، و به طور کلی غافل از سرشت فرهنگها، سر آن دارند که محتوایی ژرف و گسترده را در ظرفی کوچک و سست بریزند. به همین مناسبت، و از سر نادانی و احیاناً غرض‌ورزی، مفاهیم والا و باارزش فرهنگ جهانی و انسانی این مردم را بازیچه سوداگری و سودپرستی خود ساخته‌اند. مفاهیمی مانند شهادت، جهاد، هجرت، تقوی، علم، آزادی، عدالت، استقلال، روابط فردی و بین‌المللی و مانند اینها را در راهی خاص و به شکلی ناپسند و غرضی پست مورد استفاده قرار می‌دهند. اینان نیز عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند. کارشان محکوم به شکست است، لیکن برای مدتی، نه چندان کوتاه، خسارت‌های جبران‌ناپذیری به فرهنگ و معنویات این مردم وارد می‌آورند.

در روزگاری که قصد و ادعای بازسازی اقتضا می‌کند، همه نیروهای آگاه و باتجربه، با شیوه‌ای خردمندانه، و از سر حزم و دوراندیشی، دست به دست یکدیگر دهند، و اندیشه بر اندیشه هم افزایند، هر نوع تنگ‌نظری، انحصارطلبی، غفلت و حتی کج‌سلیقگی، از هر کس و گروهی سر بزند به فاجعه می‌انجامد، زیرا آفات

می‌آید و خود زاینده قوانین علمی دیگری است؛ و این چهار، عوامل بزرگی هستند که تاریخ را حرکت می‌دهند و حرکات اجتماعی را تفسیر می‌کنند (م.آ. ۲۶، چه نیازی به علی است، ص ۱۳۷).

با توجه به اصل چهارم این قانون، بدون درک شرایط اجتماعی، به قوانین ایجادکننده آن نمی‌توان پی برد، و سنت را هم نمی‌توان شناخت، و سرانجام در تفسیر و تحلیل حوادث و شرایط روز دچار سردرگمی و گمراهی شده، به شخصیت پرستی و یا اعتقاد به جبر تاریخ و قضا و قدر و امثال اینها مبتلا می‌گردیم. حال ببینیم حضرت علی‌ع در این باره چه رهنمودهایی دارد:

فتنه، بوته آزمایش جامعه و تاریخ

در فرهنگ اجتماعی و تاریخی قرآن و سنت رسول خدا (نبوی) و معارف علوی، فتنه بوته آزمایشی است که انسان را:

۱. برای خودش و دیگران مشخص و معلوم می‌کند.
۲. آلودگیها، ناخالصیها، زنگارها و همه موانع رشد را می‌سوزاند و گوهر ناب انسانی انسان را آشکار می‌گرداند.

قرآن به صراحت اعلام می‌کند که همه امتهای تاریخ در معرض آزمایش و فتنه قرار گرفته‌اند، و شما مسلمانها هم، مانند همه امتهای دیگر، مشمول این قانون فراگیر و همیشگی خواهید بود.

علم خدا با ذات او یکی است و نیازی بدان ندارد که پس از انجام عملی و سرزدن اقدامی از کسی دانش خود را کسب کند، بلکه این شناخت و دانش برای مردمی است که در معرض آزمایش قرار می‌گیرند، و در بوته‌های آزمایش اجتماعی، آلودگیها و ادعاهای بی‌پشتوانه‌شان می‌سوزد و از بین می‌رود، و انسانهای مقاوم و پایدار و نابی به تاریخ و بشریت معرفی می‌شوند که پیوسته تمدنهای انسانی را می‌سازند و انسانها را به کمال و رشد و تعالی نزدیک می‌کنند؛ اما همه این جنبشها و آهنگها، نتیجه‌ها و دانشها، ساختنها و ساخته‌شدنها را مشیت و سنت تغییرناپذیر خدایی آفریده و قرار داده است، و انسان بدان جهت پاسخگوی اعمال خویش است که با آگاهی از آن قوانین و سنتها به عمل و اقدام دست می‌یازد.

*

این آزمایش تیرهایی زهرآگین و هلاک‌کننده دارد که جهل و خودخواهی و تعصب را نشانه می‌رود و صاحبان آنها را نابود می‌کند، بدین جهت رسول خدا می‌فرماید: «المعرفة جُنتٌ من الفتن» شناخت سپریست برای محفوظ ماندن از گزند فتنه‌ها.

چگونگی پیدایش و گسترش فتنه

بی‌گمان آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، خواستهای بی‌پایه‌ای است که به وسیله دیگران پیروی می‌گردد، و حکمهای بی‌ریشه از خود پدید آورده‌ای است که در آنها با احکام کتاب خدا مخالفت می‌شود؛ و کسانی، افرادی را، بر پایه‌ای غیر از قوانین دین خدا، سرپرست اجرای آن احکام می‌کنند؛ در چنین شرایطی اگر باطل از آمیختگی با حق رها می‌شد، از دید حقیقی پنهان نمی‌ماند؛ و چنانچه حق از پوشش باطل برهنه می‌نمود، حتماً زبان ستیزندگان از گفت‌وگوهای

فریبنده و بیهوده و ادعاهای بیجا در باره آن بریده می‌شد؛ لیکن از این، مثنی و از این دیگری مثنی برگرفته با هم درآمیزند؛ پس در اینجاست که شیطان از فرصت فتنه و آشوب فکری پیش آمده سود جوید، و بر دوستان و هواداران خود چیره گردد، و (کسانی [از این آتش پر از دود سیاه می‌رهند] که سرانجام نیکی از جانب خدا از پیش بهره آنان شده باشد).

می‌توان عناصر فتنه در حال پدید آمدن، و فتنه گسترده، و سرانجام فردی و اجتماعی فتنه را به شکل زیر ترسیم کرد و توضیح داد:

هواهای پیروی شده و احکام بدعت گذاشته شده

کسانی که از فرهنگ اصیل و والایی برخوردار نیستند، با هر نوع تحول اجتماعی و انقلاب فرهنگی نیز مخالف، و گاه مبارز، بوده‌اند؛ به محض پیروزی انقلاب، از سر فرصت طلبی، پیش آمده سوسمار خود را در دیگ گوشت بار گذاشته حاجیان می‌اندازند و خود را شریک می‌خوانند، و چون عملشان آلوده‌کننده همه دیگ است، پس از کنار رفتن صاحبان اصلی غذا، خود را صاحب همه چیز می‌دانند و می‌کشند دیگران را سر سفره آلوده و غصبی خود فرا خوانند. چون مذاق مردم با این غذاها سازگار نیست، احکامی در محکومیت آشپزهای اصلی مردم صادر می‌کنند و به برجسب‌زدن و متهم کردن و سرانجام محکوم ساختن دست می‌یازند. بتدریج عده‌ای از روی غرض و سودپرستی، و گروهی از سر جهل و ناآگاهی، به دنبال آنان راه می‌افتند، و رهروان قبلی و قبله واقعی را طرد و نفی کرده خود را میزان و معیار حقیقی راه حق و حق مطلق می‌شناسانند. در این احکام بدعت‌آمیز با کتاب خدا آشکارا مخالفت می‌شود، و افراد منحرف و بی‌اطلاع از دین خدا تولید چنین اوضاع و احوال را بر عهده می‌گیرند، و در این تولید دارای سیاست، قضاوت، اقتصاد، فرهنگ، تاریخ، اجتماع و آداب و رسوم ویژه‌ای می‌باشند، و در همه زمینه‌های یادشده بدعت‌هایی متناسب با هدف و مسیر خود و هماهنگ با برنامه و خواست خود در مجتمع می‌گذارند و دیگران را به پیروی و پسند و اجرائشان - به هر شیوه‌ای - وادار می‌کنند.

آمیختن حق با باطل

هرگز کسی خود را باطل ندانسته است، همه خود را حق می‌دانند، چه کسانی که واقعاً نمی‌دانند بر باطل راه می‌پیمایند، به دنبال حق هستند، لیکن به علت داشتن شیوه نادرست یا آگاهی سطحی یا غرض‌ورزی و عوامل دیگر به باطل افتاده‌اند؛ و چه آنان که می‌دانند به دنبال باطل هستند و آگاهانه به سویش می‌نازند، هر دو گروه مثنی از باطل و مثنی از حق را با یکدیگر به گونه‌ای درهم می‌آمیزند که بیننده نتواند حق را از باطل تمیز دهد و باطل مخلوط با حق را به عنوان حق بپذیرد، و آمیزندگان با اصرار می‌خواهند باطل خود را به صورت حق جلوه دهند و به مردم بقبولانند که حق همین است و بس، و آنان در زیر رگبار شدید تبلیغات حق نمایان توان انتخاب آزاد و تمیز حق واقعی و پذیرفتن باطل و در پیش گرفتن شیوه درستی برای راه بردن به حق و درپیش گرفتن آن را ندارند.

ولایت شخصی و رواج شخص پرستی

در چنین محیط تیره و فضای آشفته که تشخیص حق از باطل بسیار مشکل است؛ اشخاصی به داعیه ارشاد و توجیه خود را ولی و سرپرست فرهنگ و اندیشه و باور و زندگی و دنیا و آخرت مردم می‌دانند، و عملاً خود را معیار برای تشخیص درستی و نادرستی عقاید و افکار و راه و روش دیگران معرفی می‌کنند، و بدین وسیله پرستش خود را در میان توده مردم رواج می‌دهند. حتی اگر کسی بخواهد از جریان معمول سر باز زند و برخلاف جریان آب شنا کند و حق را بیابد و معیار قرار دهد، با مشکلات و موانع بسیار روبرو خواهد شد و به گفته رسول خدا ص همچون کسی است که قطعه‌ای آتش در کف دست گرفته باشد. چون در چنین محیطی حق در کانال معینی نشان داده می‌شود، و رنگ خاصی به خود می‌گیرد، و وابسته به شخص یا اشخاص معینی می‌گردد، مردم خود در برابر حق مطلق و نامقید و آزاد و ناوابسته و بیرنگ، مقاومت نشان می‌دهند و آن را حق نمی‌دانند و به رسمیت نمی‌شناسند و شکل مار را بر کلمه مار ترجیح می‌دهند. در چنین محیطی ابوذر تنها می‌ماند، فریادش در بیابان بیکران ناآگاهی و سودپرستی و آسایش‌جویی و عافیت‌طلبی و شخص پرستی گم می‌شود و به گوش هیچ کس نمی‌رسد، متهم می‌شود که آسایش و خواب مردم را آشفته کرده، بی‌دینی و بدعت و گستاخی را در میان مردم رواج داده، محکوم به تبعید شدن به ریبه نقرین شده و فراموش شده و مرگ در تنهایی می‌گردد. در چنین فضایی ایدئولوگها، فلاسفه، اندیشمندان، شاعران، هنرمندان و جامعه‌شناسانی پدید می‌آیند که همگی جز یک سخن و یک هدف ندارند و آن هم نشان دادن حق - و حق مطلق - بدان شکلی است که خود ترسیم کرده‌اند، و فراخواندن مردم به سوی مقصد و شخصیتی است که از پیش طرح‌ریزی کرده‌اند.

فراهم شدن زمینه فرمانروایی شیطان

در نتیجه چنان اوضاع و احوال و فضا و شرایط خاص اجتماعی، حق از ذهنها و زبانها محو می‌شود و باطل به جولان درمی‌آید. بتدریج فساد و تباهی ناشی از فرمانروایی باطل حقنما در سراسر شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، عقیدتی و فرهنگی رسوخ می‌کند، و حاکمیت پیوسته به توجیه می‌پردازد، و به زور تبلیغات، فساد را صلاح، جهل را علم، خرافات را عقیده خردمندانه، خفقان و فشار را آزادی، عواطف و احساسات را وسیله تصمیم‌گیری جلوه می‌دهد؛ و مردم هم براحتی باور می‌کنند و می‌پذیرند و به دنبال آنان به راه می‌افتند؛ و آنان با دیدن مریدان فرمانبردار مراتب طغیان را یکی پس از دیگری می‌پیمایند.

در این میان تنها کسانی نجات می‌یابند، و در بند شیطان اسیر نمی‌شوند که با بینش خدایی، روشن‌بینی و پروا پیشگی دامها را تشخیص دهند، به دنبال هوای نفس به راه نیفتند، فریب مقام و قدرت و زرق و برق دنیا را نخورند، از نعمتهای خداداده عقل و اراده و آزادی بهره برند و شیطانها و انواع و اقسام نیرنگهایشان را بشناسند و زیباترین پاداش خدایی: پاک ماندن، آگاه بودن و وظیفه تشخیص دادن و موضع حق گرفتن را به دست آرند.

جامعه بی فرهنگ و فرهنگ عوام زده تبلیغاتی

اگر جامعه‌ای از آغاز فرهنگ نداشته باشد، بعد از مدتی

جست‌وجو، سرانجام فرهنگی را از خود می‌سازد یا از سرچشمه‌ای می‌گیرد، لیکن اگر مردمی دارای فرهنگی باشند، و آن فرهنگ در درازنای روزگار به دست افرادی نااهل مسخ شود، و به صورتی سطحی درآید و بپندارند که فرهنگ دارند، دچار بزرگترین مصیبت شده‌اند.

جامعه ایران دارای فرهنگی تاریخی و ریشه‌دار بوده است، و پس از اسلام، ظرفی با گنجایش و شایسته برای فرهنگ انسانی اسلام شد، و در گذر زمان از هر سرچشمه‌ای زلالی گرفت، و از هر جویباری سیراب شد، تا اینکه جریانی زندگی‌بخش از فرهنگ انسانی ایجاد کرد، و برای همه جهان الگویی مطلوب و پرچمی برافراشته گردید. لیکن ترکان از ماوراءالنهر آمده، تازیان نژادپرست، صلیبیان کینه‌توز، صفویان متعصب قدرت‌طلب و بازیگر و سرانجام جهانخواران غربی این فرهنگ را به تاراج بردند، و خرمهره‌هایی به جایش گذاشتند. تا اینکه سیدجمال‌الدین حسینی از میان قبرستان استعمارزدگان و استبدادیان قامت برافراشت، و چون خواب راحت قدرتمندان و دولت‌داران و دین‌فروشان را آشفته کرد، مثلث شوم و متحد زر و زور و تزویر علیه او همدست شدند، و به انواع اتهامات او را متهم کردند، فراماسون، بی‌دین، بی‌اعتقاد به خدا، بی‌ملیت و انواع اتهامات دیگری که فقط از مغزهای علیل و بیمار خودشان تراوش می‌کرد. و پس از او، با قیام دکتر شریعتی، مجدداً این اتحاد پا گرفت و سیل اتهاماتی همچون وهابی، بی‌ولایت، فراماسون، شاگرد لویی ماسینیون و گوروپیچ، شیعه غالی، کم‌اطلاع از معارف اسلامی، غربرزده، فاقد روح عرفان و دعا، بر سر او سرازیر شد و سرانجام ترویج می‌کنند که او امریکایی بوده و مأموریهایی داشته، از جمله اینکه جوانان را بی‌اعتقاد بار بیاورد. لیکن از پس همه این اتهامات و دشنامها چهره خودخواهی و جهل و تعصب خودنمایی می‌کند، عده‌ای دکاندار که با روشن شدن جوانان دردمند، منافع خود را در خطر می‌دیدند و دکان خود را در معرض بسته شدن؛ یکباره بسیج شدند، و به هر وسیله‌ای - حتی شخص شاه - متوسل شدند برای اینکه حسینیه ارشاد را ببندند، و بدین مراد خود هم رسیدند. و چون حسینیه ارشاد را بستند به شادی و طرب برخاستند، دستور دستگیری دکتر شریعتی و پدرش استاد شریعتی را نیز صادر کردند و هر دو را در سخت‌ترین شرایط سالهای ۵۲ تا ۵۵ به زندان انداختند. در اینجا بود که ساواک و عوامل آن سازمان جهنمی، در میان آخوندهای درباری، روشنفکران غریزه، مارکسیستها و تروتسکیستهای سلطنتی، بازاریان و مؤمنان سنتی، برای بدنام کردن دکتر در نزد جوانان به اسلام اصیل گراییده به تلاشی پیگیر و گسترده دست یازیدند. اگرچه دکتر شریعتی با درک شرایط روز و آگاهی نسبت به برنامه‌های ساواک و سیا و موساد، خم به ابرو نیاورد و چون کوهی مقاوم ایستاد و حتی به تعریف مارکسیسم هم لب ننگشود، زیرا می‌دانست که دستگاه در پس این خواست چه برنامه‌ای تدارک دیده است، و چه سوءاستفاده‌هایی از این کلمه حق می‌خواهد بکند، لیکن آنان قصد بدنام کردن و ضربه زدن و از بین بردن و یا حداقل انحراف همان فرهنگ اصیل اسلامی مزاحم و افشاگر را داشتند که به وسیله سیدجمال‌الدین، شیخ محمد عبده، کوکبی و اقبال لاهوری اعلام و ترویج می‌شد، و دکتر شریعتی که مجهز به معارف مبارز و پویای اسلامی و زبان علوم اجتماعی روز و مکتبهای سیاسی جهان بود، به



راه رهایی از زندانها آگاهی است:

خودآگاهی؛

آگاهی از شرایط اجتماعی؛

شناخت فلسفه تاریخ

و درک قوانین حاکم بر طبیعت.

شناخت این اصول چهارگانه همان آگاهی از ناموس آفرینش است. پس باید در هر شرایطی، و برای انجام هر رسالتی: ۱. آگاه شد و آگاه گردانید ۲. به همه امور، جامع، همه‌جانبه، ژرف و به هم‌پیوسته نگریست ۳. کوتاه‌بینیها، تنگ‌نظریها، انحصارطلبیها، درون‌گراییها و دیگر موانع پرواز را به یکسو نهاد ۴. برای آفریدگار یکتا بکتوشد، و از سر راه رهروان زوده از آلودگیها یکسو شد.

و یک نصیحت از یک تجربه اندوخته

دست‌اندرکاران فصلنامه «نامه فرهنگ» با شخصیت برجسته و پخته و باتجربه انقلابی الجزایری دکتر مصطفی اشرف، مصاحبه‌ای کرده‌اند و در شماره نخست آن (پائیز ۱۳۶۹) به طبع رسانیده‌اند، بدون هیچ توضیح و تفسیری، چند جمله از سخنان این شخصیت پخته در زیر نوشته می‌شود تا حسن‌ختمی باشد این نوشتار را، و هشدار به دست‌اندرکاران نوسازی و بازسازی مادی و معنوی این کشور:

ابهامی بین ارزیابی تبلیغات و تعلیمات وجود دارد. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که تبلیغات کافی است، ولی این طور نیست، زیرا مفهوم تبلیغات ایجاد تحرک است، در حالیکه انسان مرده را فعال نمی‌سازد. انسان باید در پرتو علم و معرفت احیا شود و بعد از آن نوبت تبلیغات می‌رسد.

من تصور می‌کنم مفهوم دمکراسی باید متحول گردد. اصولاً دمکراسی مفهوم عدالت است و این شعار پرتوی از اسلام. اسلام با عدالت عجین شده و اگر عدالت و انصاف و امر به معروف و نهی از منکر را از اسلام جدا سازیم، دیگر چیزی به نام اسلام باقی نخواهد ماند. به عقیده من دمکراسی بدون عدالت مفهومی ندارد و عدالت بدون دمکراسی نیز اسلام نیست.

*

انقلاب باید بینشها و ساختار اجتماعی و در یک کلام نظرگاه انسانی را به زندگی عوض کند.

*

ما محرکه تمدنهای اسلامی را رها کرده‌ایم و کسانی را به عنوان شخصیت‌های دست‌چندم و فرعی برگزیده‌ایم. گذشتگان ما همپای زمان بودند. بدون عقده حقارت به جهان می‌نگریستند، چون ما همپای زمان نیستیم خود را در مقابل جهان می‌بازیم و اسم آن را تهاجم غرب می‌گذاریم.

به عنوان یک مورخ می‌گویم سعی کنید تجربه‌های ناموفق انقلابهای دیگر را تکرار نکنید و به ذکر حماسه‌ها و حادثه‌ها بسنده ننمایید. اگر این اتفاق افتاد نسل بعد که با آن حوادث بیگانه بوده است، یا آن را باور نمی‌کند، و یا به آنها به عنوان داستان‌هایی از مردان بزرگ و تاریخی می‌نگرد. تاریخ انقلاب را با تحلیل و درک و عقل بنگارید تا به نسلهای دیگر منتقل گردد.

زیباترین بیان، و مفهوم‌ترین زبان و سحر قلم همراه با عشق و ایمان و معنویت؛ به آگاه‌ساختن جوانان و دریدن پرده‌های پندار و جهل و خرافات قیام کرد و «چه باید کرد؟» زمان را پاسخ گفت، و جوانان را از کافه‌تریها و کاخ جوانان، و باشگاههای مارکسیستی و مسیره‌های پوچی، و پرتگاههای فساد و تخدیر، نجات بخشیده به سوی اسلام کشانید، از رخوت و سستی و بیخبری بیرون آورده به پویایی و تلاش و حرکت و نهضت و قیام واداشت، قبرستان - یا جزیره ثبات و آرامش - را شوراند و محشری بر پا کرد، خوابها را آشفته ساخت، مردگان از خاک برخاسته کفن‌ها را پاره کردند و رستاخیزی به وجود آمد. طبیعی است که در برابر این قیام و حرکت، خداوندان زر و زور و تزویر، متولیان سنتهای دیرپای کهن، و شب‌پایان به جنب و جوش درآیند. اگر با ترور شخصیت، و اتهامات گوناگون و تهدیدها و رذیه‌نویسیها و جدولهای جفر و حسابهای رمل و اسطرلاب نتوانستند اندیشه آزاد و خردگرایانه او را از میان بردارند، به زندان و شکنجه و قتل و نابودی فیزیکی دست یازند. سرانجام به شق دوم هدف خود رسیدند؛ لیکن دیدند که زندگی دکتر شریعتی پس از مرگ او آغاز شد و همه جای ایران و جهان از افکار او پر شد؛ در نتیجه به فکر افتادند به ترور افکار بردارند، و چون در ۴۰ جلد مجموعه آثار که حدود بیست‌هزار صفحه است نتوانستند «اشتباهی» را که پیوسته به دنبالش بوده‌اند بیابند، به حربه سنتی زنگ زده و گند امریکایی بودن و با اروپا ارتباط داشتن و در فرانسه نزد استادان یهودی درس خواندن متوسل شده‌اند. لیکن حقیقت هرگز پنهان نمی‌ماند و خورشید را با گیل نمی‌توان اندود. شرایط کنونی کشور اقتضای چنین تفرقه‌افکنیها و اختلاف انداختن‌ها را ندارد. در شرایط بازسازی، پیش از هر چیز باید مغزها، اندیشه‌ها، روشها، دلها، سینه‌ها، خرده‌ها، و در یک کلام، فرهنگ را به بازسازی ایستاد. از شعاردادنها، منحرف‌ساختن‌ها و سرگرم‌کردن‌ها باید دست برداشت، آنچه در شرایط کنونی ایران و جهان نیاز است؛ تعقل، هشیاری، درک شرایط، یکدلی و یک‌زبانی است.

چهار زندان انسان و راه رهایی از زندانها

به گفته دکتر شریعتی چهار زندان انسان را دربرگرفته‌اند:

۱. زندان طبیعت ۲. زندان تاریخ ۳. زندان جامعه [و سرانجام زندان خویشتن]... (م.آ. ۲۴، ص ۲۹۵). و در همه این زندانها انواع شکنجه‌ها و فتنه‌ها و آزمایشها وجود دارد، انسان از هر آزمایشی، یا از هر دسته آزمایش پیروز گردید، از آن زندان آزاد شده است، بخصوص زندان چهارم که غل و زنجیرها و شکنجه‌ها و آزمایشها در آن بسی بیشتر و سخت‌تر است، و آزادشدن از حصار چهارم بسی مشکلتر. پهلوان می‌خواهد تا زنجیرهایش را بشکند و بندهایش را بگشاید. و حصارهایش را فرو ریزد و از خنده‌های پرآش بگذرد، و به فضای آزاد و گستره‌رهایی پا نهد، و از آن پایگاه به اوج کمال و عزت انسانی به پرواز درآید.